

«جوهر نامرئی» پاتریک مودیانو منتشر شد

رخداد خاطره

شرق: «آن‌کس که می‌خواهد به خاطر آورد، می‌باید خود را به فراموشی بسپارد، با خطر رفتن به فراموشی مطلق و یا بیش‌آمدن این رخداد خجسته که خاطره نام دارد.»
رمان «جوهر نامرئی» پاتریک مودیانو با این نقل‌قول از موریس بلانشو آغاز می‌شود. فراموشی که نوعی امکان برای سخن‌گفتن ایجاد می‌کند، چراکه هر فراموشی روی فقدانی تأکید می‌گذارد و روایت مودیانو در این رمان درباره پرونده‌ای است که مدتها مسکوت مانده و شخصیت اصلی رمان که پیش‌ترها کارآگاهی خصوصی بوده در مواجهه با این پرونده فراموش‌شده به جست‌وجوی هویتی برمی‌آید که در پرونده ناپدید شده است. سرخ‌های تازه و مستندات او را وادار می‌کند تا به دنبال زن برگردد و در این مسیر دیدارهای بسیاری رخ می‌دهد تا او از زن پرسود و همین‌گفت‌وگوهاست که حقایق تازه‌ای را برملا می‌کند. داستان

از جاهای خالی آغاز می‌شود که در هر پرونده‌ای هست اگر کسی به‌سراغش برود: «جاهایی خالی در این زندگی وجود دارد، جاهای خالی سفیدی که تنها در صورتی که پرونده را باز کنیم، می‌توان حدس‌شان زد: یک فیش ساده در پوشه‌ای به رنگ آبی آسمانی که با گذشت زمان رنگ‌ورویش پریده و دیگر کم‌کم آنچه زمانی آبی آسمانی بوده، به رنگ سفید درآمده است و واژه پرونده که درست وسط پوشه نوشته شده، به رنگ سیاه.»
ژان ایبن، این جاهای خالی سفید در زندگی را نوعی ترجیع‌بند می‌خواند که برای مدت‌های کم‌وبیش طولانی آن را نمی‌شنوید و به نظر می‌رسد که آن را فراموش کرده‌اید «و یک روز، به‌یکباره زمانی که تنها هستید و هیچ چیز نمی‌تواند حواستان را پرت کند، سرزده سراغ‌تان می‌آید. بازمی‌گردد، مثل متن یک آهنگ کودکانه که هنوز جذبه خود را حفظ کرده است.»
ژان به

دنبال زن گمشده که نونل لُوفور نام دارد می‌گردد و همسرش روزه و در این مسیر نقاط تاریک یا جاهای خالی را پیدا می‌کند که از قضا حقیقت‌ها در آنجا نهفته و انتظار می‌کشند. مقفودشدن زن امکانی است برای کشف حقایق و به‌یادآوردن خاطراتی که به قول ژان ناگهان بازمی‌گردند تا از توان نهفته در فراموشی پرده بردارند. ازاین‌روست که مترجم این رمان، در مقدمه‌اش می‌نویسد نثر مودیانو بیش از آنکه یک رمان باشد به نوعی دفتر خاطرات می‌ماند. «انسان‌ها، مکان‌ها، مکالمات… همه و همه را در جایی دیده‌ای و یا شنیده‌ای. هرچند موضوعاتی که مودیانو به آنها می‌پردازد و به زیباترین شکل ادبی آنها را واگوای می‌کند، به جغرافیای خاصی تعلق ندارند و دغدغه‌های انسانی به شمار می‌آیند: حافظه، فراموشی، عشق، کم‌گشگی…».



جوهر نامرئی

پاتریک مودیانو

ترجمه فرخ وهاب‌زاده

نشر نقره

شیرازه

ناتالیا گینزبورگ و نمایش‌نامه‌هایش

نوشتن برای آدم‌هایی با پوست و گوشت و استخوان

شرق: نمایش‌نامه‌های گینزبورگ مانند رمان‌ها و داستان‌های کوتاهش، کوک شده‌اند برای زندگی خانوادگی و تنش‌ها و درگیری‌های مربوط به آن. مترجم نمایش‌نامه‌های ناتالیا گینزبورگ که تاکنون دو کتاب را از او با عنوان «باهات ازدواج کردم که…/ غاز» و «توت‌فرنگی و خامه/ آگهی» ترجمه و در نشر نیلا منتشر کرده، معتقد است نمایش‌نامه‌های گینزبورگ «جلوه‌گاه ترس نویسنده از تفسیر زندگی‌ست؛ همراه با طنز کزنده و تلخ او در تجسم‌بخشیدن به زندگی خانوادگی و بیش‌آگاهی‌اش از تغییراتی اقتصادی و اجتماعی که زندگی‌ستنی را به زندگی مدرن تبدیل می‌کنند».
چنان‌که مرگان صورتور هم اشاره می‌کند گینزبورگ شخصیت‌های زن به‌یادماندنی و درخشانی خلق کرده است. او خود درباره شخصیت‌هایش می‌گوید «همیشه وقتی نوشتن نمایش‌نامه‌ای را شروع می‌کردم، در سطر دوم متوقف می‌شدم. اتفاقی که می‌افتاد این بود که شخصیت‌هایم بعد از گفتن دو جمله از حرف‌زدن دست می‌کشیدند؛ و شکل‌گیری نمایش‌نامه در سکوت امکان‌پذیر نبود. ولی این بار فهمیدم شخصیت‌ها می‌خواهند حرف بزنند و برای من این خودش معجزه بود. در حقیقت فهمیدم آنها خیلی زیاد حرف می‌زنند و این برابم خطر انحراف را در پی داشت؛ خطر غرق‌شدن در امواج حزافی آنها. سادگی و سرعت حرف‌زدن‌شان مرا در نوشتنتش به شک می‌انداخت. این سادگی لذت‌بخش خلاقه نبود بلکه از سر خامی و بی‌تجربگی بود».
از نویسندگان بزرگ بسیار نقل شده است که وقت نوشتن به مخاطب فکر نمی‌کنند. گینزبورگ نیز می‌گوید هنگام نوشتن داستان و رمان به مخاطب فکر نمی‌کردم یا حتی به چیزی که مقابل خود داشته باشم. بیشتر به سایه‌هایی فکر می‌کردم که یا طرفدارانم بودند یا غریبه‌ها».
ولی نوشتن نمایش‌نامه برای گینزبورگ حکایت دیگری دارد: «موقع نوشتن نمایش‌نامه چیزی که پیش‌رو داشتم آدم‌ها بودند. نه در سایه بلکه در واقعیت. آدم‌هایی با پوست و گوشت و استخوان. رابطه من با این آدم‌ها کاملا شفاف بود. رابطه‌ای خاکی و عینی».
کتاب سا نمایش‌نامه مفصل «باهات ازدواج کردم که خوشحال شم» آغاز می‌شود که نمایش‌نامه‌ای سه پرده‌ای است و «غاز» نمایش‌نامه‌ای کوتاه است که ناتالیا گینزبورگ براساس تصویر بردگان آسیب‌دیده از نشت نفت در جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱) در اوایلین سال زندگی‌اش نوشت و سه ماه بعد در هفتادوینج سالگی درگذشت. «توت‌فرنگی و خامه» نمایش‌نامه‌ای دوبرده‌ای است و داستان نمایش در یک روز در ویلایی مدرن در روستایی نزدیک شهر رُم اتفاق می‌افتد.

گینزبورگ علاوه بر تجربه فرام‌های مختلف از داستان کوتاه و رمان و نمایش‌نامه به ترجمه نیز می‌پرداخت و جلد نخست رمان مطرح پروست، «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» را به ایتالیایی ترجمه کرد. او تجربیات خود را در آثارش بازتاب می‌داد و معتقد بود زندگی ما در چیزهایی که می‌نویسیم بازتاب دارد. مناسبات انسانی و زندگی مشترک که به مرزهای فریوایشی می‌رسد، دستمایه بیشتر آثار این نویسنده از جمله نمایش‌نامه‌هایش است. داستان زندگی زنان حتی روزمره آنان برای گینزبورگ سرشار از راز و رمز و جذاب است و برای همین نوشته‌هایش مدام به گذشته و خاطرات زنان برمی‌گردد تا نشان دهد زنان در جامعه در اسارتی گرفتار آمده‌اند که از آن رهایی ندارند. گینزبورگ از نمایش‌نامه‌هایش که می‌گوید، بیش از همه پرگفت‌وگوی شخصیت‌ها تأکید دارد؛ چراکه از خلال این گفت‌وگوها مسئله را می‌سازد و مخاطب را به فکر وامی‌دارد. کلارا کرونا، مدرس زبان و منتقد ادبیات ایتالیایی، معتقد است «نوشتار گینزبورگ زنانه، طنزآمیز و انسانی است. محور آثارش مقاله‌به‌تجارب زیسته و ابزارش گفت‌وگو است. درست از رهگذار همین ارکسترآسپون گفت‌وگوها است که گینزبورگ به ساحت حقیقت زندگی نزدیک می‌شود و از آن پرش می‌کند. درحالی‌که دست خواننده را در دست دارد، او را به قلب این پرسش‌ها پاسخ می‌کشد، بی‌آنکه مرعوبش سازد، گوین در خانه خود سکونت دارد. صحبت‌کردن با کلمه‌های رایج در عالم روزمرگی، آران ولی پیش‌پاافتاده، به نثر او بعد محاوره‌ای می‌بخشد. همین ویژگی همراه با اصالت و روانی نثر، از او نویسنده‌ای ساخته بیگانه با سنت‌های رایج آن دوران ایتالیا که عمدتا بر فضل‌فروشی و خودمحوری استوار بود. نویسنده تصویری بیرونی از خلال جمله‌های بریده‌بریده کوتاه با روایتی خودمانی ابراز می‌کند و از هرگونه مبالغه و افراط در بیان پرهیز دارد. این واکنش‌ها، یادها و ملاحظّات عمیقا خصوصی و نهانی، در آثار او بارها بازتاب داشته است.»



بااهمیت و باشکوه هستند. کانال می‌زнім، میان کره زمین تونل بزرگی حفر می‌کنیم، به کمک طناب به ماه متصل می‌شویم، یخ اقیانوس منجمد را آب می‌کنیم و در قطب جنوب جو می‌کاریم و آن‌موقع آن‌قدر بهتر از همه می‌شویم که دیگر خطرناک می‌شود» (ص ۲۰۲-۲۰۳).

در داستان «دفاع از الکلیزم» از همین نویسنده، یک مست وقتی از صافی ذهن نویسدگان می‌گذرد، به تناسب فضای ذهنی آنها مضامین متفاوتی به خودش می‌گیرد؛ گاه مضمون سیاسی دارد، گاه قالب طنز اجتماعی پیدا می‌کند و گاهی به رنگ روان‌شناسانه یا فلسفی درمی‌آید و گاهی با نگاهی فرهنگی اخلاق فردی و اجتماعی را در روابط خانوادگی یا نظام اداری نقد می‌کند. یکی از سوزنه‌هایی که در این آثار بارها هجو شده است چارچوب‌ها و کلیشه‌های نظام‌های تمرکزگراست. در داستان‌ها می‌بینیم که چگونه

حتی زبان هم به امری کلیشه‌ای برای تداوم سلطه و پروپاگاندای دولتی تبدیل می‌شود. ادبیات سیاسی همسان، یکنواخت و کلیشه‌ای می‌شود. واژه‌ها در خدمت سلطه درمی‌آیند و عبارات از معنا و مفهوم خود تهی می‌شوند. داستان آغازین مجموعه «اونا می‌خوان سوادشونو به ما نشون بدن» کلیشه‌های زبانی نظام ایدئولوژیک شوروی را به هجو می‌گیرد: سخنران حکومتی در جلسه «پرسیسی وضعیت جهانی» در حالی علیه کاپیتالیسم اینترناسیونال صحبت می‌کند و اصطلاحات کلیشه‌ای و قلمبه‌سلمبه حکومتی را به کار می‌برد که سواد تلفظ درست لغات ساده را هم ندارد، و مخاطبانش نامدار و اثرگذاری او سر درنمی‌آورند! در آثار کتاب می‌توان هجو شعارهای نخ‌نمای نظام ایدئولوژیک و کمونیستی را دید. داستان «ما از همه بهتریم» نوشته ولادیمیر واینویچ جایگزینی حکومت انقلابی به‌جای حکومت تزاری را روایت می‌کند تا به هجو شعارها و جایی که فیلسوف‌ها نظریه «بهتر از همه بودنیم» را ارائه می‌دهند بپردازد: «دوروبر سرزمین ما مردمان دیگری هم زندگی می‌کنند. آنها پیش‌ازاین مثل ما بودند ولی آن زمان که ما از همه بهتر شدیم روشن است که آنها «از همه بدتر شدند» چون یک زندگی معمولی و بدون هیجانی دارند؛ شب‌ها می‌خوابند، صبح‌ها بلند می‌شوند، بهار می‌کارند، پاییز درو می‌کنند، زمستان‌ها روی سسکوی بخاری دیواری می‌نشینند و زادوولند هم می‌کنند و در اوقات فراغت نان‌قندی می‌خورند و خلاصه در یک کلام آدم‌های معمولی با اهداف کوچک و بی‌اهمیتی هستند. ولی زندگی ما سرشار از شادی و فعالیت است. دسته‌جمعی سرودخوان و پرچم‌به‌دست سر کار می‌رویم شعار می‌دهیم کار می‌کنیم و با فعالیت و کوشش بیشتر حتی از خودمان هم بهتر می‌شویم. اهدافمان هم بسیار

که‌علی‌رغم تغییرات بنیانی در نظام سیاسی همچنان دست‌به‌گریبان مشکلات مشابهی هستند. مشکلاتی که نمی‌شود بین آنها مرزی گذاشت و به بعد از فروپاشی و قبل از فروپاشی تقسیم‌شان کرد. این است که در طنزهایی از کتاب که بعد از فروپاشی نوشته شده‌اند انسان نوین شوروی همچنان به سخره کشیده می‌شود! این به‌سخره‌کشیدن وقتی از صافی ذهن نویسدگان می‌گذرد، به تناسب فضای ذهنی آنها مضامین متفاوتی به خودش می‌گیرد؛ گاه مضمون سیاسی دارد، گاه قالب طنز اجتماعی پیدا می‌کند و گاهی به رنگ روان‌شناسانه یا فلسفی درمی‌آید و گاهی با نگاهی فرهنگی اخلاق فردی و اجتماعی را در روابط خانوادگی یا نظام اداری نقد می‌کند. یکی از سوزنه‌هایی که در این آثار بارها هجو شده است چارچوب‌ها و کلیشه‌های نظام‌های تمرکزگراست. در داستان‌ها می‌بینیم که چگونه حتی زبان هم به امری کلیشه‌ای برای تداوم سلطه و پروپاگاندای دولتی تبدیل می‌شود. ادبیات سیاسی همسان، یکنواخت و کلیشه‌ای می‌شود. واژه‌ها



ما از همه بهتریم

انتخاب و ترجمه

مهناز صدیقی

نشر نگارستان اندیشه

بااهمیت و باشکوه هستند. کانال می‌زнім، میان کره زمین تونل بزرگی حفر می‌کنیم، به کمک طناب به ماه متصل می‌شویم، یخ اقیانوس منجمد را آب می‌کنیم و در قطب جنوب جو می‌کاریم و آن‌موقع آن‌قدر بهتر از همه می‌شویم که دیگر خطرناک می‌شود» (ص ۲۰۲-۲۰۳).

در داستان «دفاع از الکلیزم» از همین نویسنده، یک مست وقتی از صافی ذهن نویسدگان می‌گذرد، به تناسب فضای ذهنی آنها مضامین متفاوتی به خودش می‌گیرد؛ گاه مضمون سیاسی دارد، گاه قالب طنز اجتماعی پیدا می‌کند و گاهی به رنگ روان‌شناسانه یا فلسفی درمی‌آید و گاهی با نگاهی فرهنگی اخلاق فردی و اجتماعی را در روابط خانوادگی یا نظام اداری نقد می‌کند. یکی از سوزنه‌هایی که در این آثار بارها هجو شده است چارچوب‌ها و کلیشه‌های نظام‌های تمرکزگراست. در داستان‌ها می‌بینیم که چگونه حتی زبان هم به امری کلیشه‌ای برای تداوم سلطه و پروپاگاندای دولتی تبدیل می‌شود. ادبیات سیاسی همسان، یکنواخت و کلیشه‌ای می‌شود. واژه‌ها در خدمت سلطه درمی‌آیند و عبارات از معنا و مفهوم خود تهی می‌شوند. داستان آغازین مجموعه «اونا می‌خوان سوادشونو به ما نشون بدن» کلیشه‌های زبانی نظام ایدئولوژیک شوروی را به هجو می‌گیرد: سخنران حکومتی در جلسه «پرسیسی وضعیت جهانی» در حالی علیه کاپیتالیسم اینترناسیونال صحبت می‌کند و اصطلاحات کلیشه‌ای و قلمبه‌سلمبه حکومتی را به کار می‌برد که سواد تلفظ درست لغات ساده را هم ندارد، و مخاطبانش نامدار و اثرگذاری او سر درنمی‌آورند! در آثار کتاب می‌توان هجو شعارهای نخ‌نمای نظام ایدئولوژیک و کمونیستی را دید. داستان «ما از همه بهتریم» نوشته ولادیمیر واینویچ جایگزینی حکومت انقلابی به‌جای حکومت تزاری را روایت می‌کند تا به هجو شعارها و جایی که فیلسوف‌ها نظریه «بهتر از همه بودنیم» را ارائه می‌دهند بپردازد: «دوروبر سرزمین ما مردمان دیگری هم زندگی می‌کنند. آنها پیش‌ازاین مثل ما بودند ولی آن زمان که ما از همه بهتر شدیم روشن است که آنها «از همه بدتر شدند» چون یک زندگی معمولی و بدون هیجانی دارند؛ شب‌ها می‌خوابند، صبح‌ها بلند می‌شوند، بهار می‌کارند، پاییز درو می‌کنند، زمستان‌ها روی سسکوی بخاری دیواری می‌نشینند و زادوولند هم می‌کنند و در اوقات فراغت نان‌قندی می‌خورند و خلاصه در یک کلام آدم‌های معمولی با اهداف کوچک و بی‌اهمیتی هستند. ولی زندگی ما سرشار از شادی و فعالیت است. دسته‌جمعی سرودخوان و پرچم‌به‌دست سر کار می‌رویم شعار می‌دهیم کار می‌کنیم و با فعالیت و کوشش بیشتر حتی از خودمان هم بهتر می‌شویم. اهدافمان هم بسیار

«ما از همه بهتریم» که اخیرا با انتخاب و ترجمه مهناز صدیقی منتشر شده است، شامل گزیده‌ای از آثار طنز سیاسی-اجتماعی روسی است و تلاش می‌کند تصویری از روند حرکت طنز در روسیه از انقلاب اکتبر تاکنون ارائه دهد. در «ما از همه بهتریم» با شخصیت‌هایی مواجه می‌شویم که چه در دولت بلشویکی و چه پس از آن علی‌رغم زیستن در نظام‌های حکومتی متفاوت، همگی همان خرده‌فرهنگ‌های نظام ارباب-رعیتی تزاری را بر دوش می‌کشند. آدم‌هایی که با خودشان و دنیای اطرافشان درگیرند و این درگیری در هر دوره به رنگی و در لباسی تکرار می‌شود. کتاب از دغدغه‌ها، تنش‌ها، تضادها و تناقض‌های زندگی روزمره آدم‌ها و رویارویی آنها با ناکارآمدی‌های نظام حکومتی دنیایی می‌سازد که کمیک است و خواننده ایرانی هم با آن در زندگی خودش کمابیش آشناست. این است که با آدم‌هایش همراه می‌شود، می‌خندد، می‌ترسد و در حقیقت زندگی می‌کند. کتاب شامل سی‌وسه اثر از هشت طنزنویس است که بر اساس سیر زمانی مرتب‌شده‌اند تا در آینه آثارشان بتوان تصویری از حرکت طنز روسیه و تحول آن را در طرف زمان مشاهده کرد. همچنین آثار هر نویسنده با زندگی‌نامه‌اش همراه شده و مخاطب را یاری می‌کند تا در سایه آشنایی با پیشینه کاری و سبک و سیاق نوشتاری او بتواند نگاه دقیق‌تری به آثارش داشته باشد. کتاب با هشت داستان کوتاه از میخائیل بولگاکف آغاز می‌شود. آثار بولگاکف نقطه‌عطفی در تاریخ طنز شوروی است. علی‌رغم تمام مشکلاتی که رژیم کمونیستی برای او و آثارش ایجاد کرده بود، طنز روس در گذار از شرایط سخت و دشوار انقلاب اکتبر با آثار او جانی دوباره گرفت. در ادامه بخش مهمی از کتاب به نویسندگان نامدار و اثرگذاری او چون میخائیل زوشنکو و ولادیمیر واینویچ اختصاص است. مخاطب در کنار این چهره‌های مشهور با آثار نویسنده‌های کمترشناخته‌شده‌ای مثل آتاتولی الکسین نیز آشنا می‌شود که به مارک تواین روسی شهرت دارد. همچنین ویکتوریا توکاروا و ناتالیا تالستایا و لودمیلا اولانووا زنان طنزنویسی هستند که آثارشان در این مجموعه ارائه شده است و می‌تواند زمینه‌ساز آشنایی مخاطب با طنزنویسان زن روسیه باشد و خط بطلان بر مردانه‌بودن طنزنویسی در روسیه امروز بکشد!

آثار ارائه‌شده در کتاب از نظر قالب متنوع‌اند. گرچه بیشتر قالب داستان کوتاه دارند ولی در میان آنها آثاری چون «در تئاتر»، «ساعت روی دست راست» و «نان قوت لایموت ما» نیز هستند که قالب‌های چون جستار (Essay) دارند. نوشته‌ها از نظر قوت و قدرت طنز نیز افتخیز دارند که این امر با توجه به قرارگرفتن آثار بزرگانی چون بولگاکف در کنار داستان‌های نویسدگان تازه‌کار و کمتر شناخته‌شده‌تر امری غیرمنتظره نیست. بااین‌حال داستان‌ها علی‌رغم تفاوت در قالب، مضمون و محتوا، در یک چیز مشترک‌اند و آن، انعکاس دنیای آدم‌هایی است